

وین

نشریه

دارخ

سازمانهای مستقل

مقصومه حلیه

۲۵ شهید مدافع حرم پاسدار

استان اصفهان به روابط



www.ketab.ir

سرشناسه:

حلیمی، معصومه، ۱۳۷۳ -

عنوان و نام پدیدآور:

عاشقانه‌های همسران شهدا: ۲۵ شهید مدافع استان اصفهان به روایت همسران / معصومه حلیمی.

مشخصات نشر:

اصفهان: نشر دارخوین، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:

۳۳۶ ص.

شابک:

۹۷۸-۶۰۰-۳۸۰-۵۰۸-۸

وضعیت فهرست نویسی:

فیا

موضوع:

شهیدان مسلمان -- سوریه -- سرگذشتنامه

موضوع:

Muslim martyrs -- Syria -- Biography

موضوع:

شهیدان -- ایران -- اصفهان -- بازماندگان -- خاطرات

موضوع:

Martyrs -- Iran -- Esfahan -- Survivors -- Diaries

رده بندی کنگره:

۱۳۹۶ ۸۶۲۳ ح / ۵۲/۶ BP

رده بندی دیویی:

۲۹۷/۹۹۶

شماره کتابشناسی ملی:

۴۷۱۰۸۴۴

تیراژ و نخستین:

۱۹۵۰۲۰۱

۱۳۷۸۷۳۵۱۷



عاشقانه‌های همسران شهدا

تألیف: معصومه حلیمی

ناشر: دارخوین

طراح: محمد کاظم شمساوی

تعداد صفحات: ۳۳۶ صفحه

سال و تیراژ چاپ: ۱۳۹۶/اول

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

مقدمه

(۱) مکانیک تانک

۲۱	من در کنارش کامل شدن و بزرگ شدن را خیلی خوب حس می کردم
۲۳	بابا بروید تهران و برای این اسم تأییدیه بگیرید
۲۵	حضرت زینب علیها السلام هوای ما را دارند
۲۶	روح انا رفت در آن حرف همیشگی اش که می گفت...
۲۸	خیلی دیر داشتم سفر به کربلا بروم اما قسمتش نشد
۳۰	معرفی شهید اوا

(۲) زرتگرترین مدرک

۳۱	دوست دارم همسرم بال پرواز به دست خدایم
۳۳	سال ۹۰ سالی بود که من سه مدرک گرفتم
۳۵	مصدق واقعی «والسابقون السابقون» بود
۳۹	در همه حال مداحی های شهدا زمزمه لبش بود
۴۲	معرفی شهید دوم

(۳) عطر عجیب

۴۳	این قطعه آرامگاه من است
۴۶	بروم آن جا حالم خوب می شود
۴۷	بگذار این روزهای آخر از من بدی به دل نداشته باشد
۴۸	کی گفته من بابا ندارم؟
۵۰	معرفی شهید سوم

۴) مژدگانی بزرگ

۵۱	من در وجود آقا روح الله اقتدار دیدم و عاشق همین اخلاق شان شدم
۵۲	یک چله ای داشتند در کربلا و بعد هم به شهادت رسیدند
۵۵	خنده های آقا روح الله توی گوش مان است
۵۶	طرف را در فن بیان ضربه فنی می کردند
۵۷	معرفی شهید چهارم

۵) فرشته ی زمینی

۵۹	به زندگیم فدای همسر محببه ام
۶۲	علیرضای بن از بابا: مندمترین مردان زمان خود بود
۶۵	باید مشخص کنی من و منی جزء دسته حق باشی یا باطل
۶۸	این درجه ها روی تانهدی من سگ می کند
۷۰	هیچ وقت با آب آشامیدنی قوی با من نمی شست
۷۳	معرفی شهید پنجم

۶) چشمه ی بی رنگ بابا

۷۵	شرط هایش را روی کاغذ لیست کرده بود
۷۸	آن خانه مثل کاخ بود برای ما
۸۱	دوست ندارم بی ثمر بمیرم
۸۳	سهم نازنین زینب از بابا، ندیدنش شد
۸۵	این ذکر همیشه آرامش می کرد
۸۶	معرفی شهید ششم

۷) عروسک

۸۷	این هدیه را حضرت زهرا علیها السلام فقط به خانم ها می دهد
----	---

- ۹۱ خدایا پیمانۀ صبر ایشان را برای شهادتِ بالا ببر
- ۹۳ وضو بگیرید و از امروز چادر سر کنید
- ۹۴ دوست دارد در کنار مزار پدر باشد و با خوابیدن انرژی بگیرد
- ۹۵ اگر نماز شبشان قضا می‌شد شروع به گریه کردن می‌کردند
- ۹۷ معرفی شهید هفتم

۸) قاری قرآن

- ۹۹ همان بار اول مهرش به دلم نشست
- ۱۰۱ بیاتان یگانه‌شان بدهم
- ۱۰۳ ثواب شهادتِ ما را و ثواب جهادِ مال خودم
- ۱۰۶ دو هفته ای برمی‌گردد
- ۱۰۸ ارداد ویژه ای به حضرت زهرا ع داشت
- ۱۱۰ معرفی شهید هشتم

۹) خواهر

- ۱۱۱ تمام جلسات آشنایی را با قرآن شروع می‌کرد
- ۱۱۶ تمام کارهایش را با سیره شهدا چک می‌کرد.
- ۱۱۸ خدا آقا کمیل را خرید و خیلی خوب هم خرید
- ۱۲۰ حرف‌های ایشان فقط از گلوئی من گفته می‌شد
- ۱۲۲ با اینکه بسیار احساسی بود ولی در برابر منکرات خیلی محکم بود
- ۱۲۵ معرفی شهید نهم

۱۰) سپه سالار

- ۱۲۷ دوست دارم همسرم اخلاق فاطمه پسند داشته باشد
- ۱۳۰ باید در عمل با امام حسین ع و حضرت زینب ع بودن را نشان دهیم

۱۳۲	بین شهادت چه به اسم من می آید
۱۳۴	سر ساعت هفت و نیم در مسجد حضور داشت
۱۳۷	اسفند دود کن، دوباره همسرت افتخار آفرینی کرده است
۱۳۹	معرفی شهید دهم

(۱۱) شیدایی مولا

۱۴۱	ندان کرده‌ی مادرش بودم
۱۴۴	رحمت کار کردن دستم را می بوسید
۱۴۸	شریط بدتر از زمان امام حسین علیه السلام است
۱۵۰	بابایی شایسته برای توست نباشم
۱۵۱	در همه چیز یک شرط است قرمز داشت
۱۵۵	معرفی شهید یازدهم

۱۲. دود شهید در یک مزار

۱۵۷	جگرگوشه‌ی من نه پدر دارد، نه مادر
۱۶۰	توراضی نیستی برای همین رفتنم عقب می آید
۱۶۲	هر چه دوست داری، بنویس، من نخوانده پاره می کنم
۱۶۹	این شهید رو دست شهدای گمنام وغواص را آورد
۱۷۲	داخل هر جمعی می نشست آن جمع پراز خنده و شادی می شد
۱۷۳	معرفی شهید دوازدهم

۱۳. پرتو فاطمه

۱۷۵	دوست دارم زندگی ای داشته باشم که زمینه ساز ظهور حضرت مهدی علیه السلام باشد
۱۷۷	خواب ندیدی؟
۱۷۹	بعد از تو خاک بر سر این دنیا

۱۸۱ اگر به سراغ من می آید فقط با وضو باشید

۱۸۳ معرفی شهید سیزدهم

۱۴) سریند شهادت

۱۸۵ ۲۰ بار به اتاق عمل رفت

۱۸۹ ام نمر آید هیچ وقت خودش را مدیر کاروان بدانند

۱۹۱ یک سریند افتاد روی دستم

۱۹۲ هیچ تفاوتی نگاهش نبود

۱۹۴ موفقید هایش مدیون دعای خیر مادر می دانست

۱۹۶ معرفی شهید چهارم

۱۵) شهید بیست و سوم

۱۹۷ راضی نیستم که به خاطر خودم شهادت دهم، دل امام زمانم را خون کنم

۲۰۰ همه می گویند الله اکبر

۲۰۲ تمامش کن، دارم جان می دهم

۲۰۴ مرده وقولش!

۲۰۵ مطمئن باش که من روزی این جا دفن خواهم شد

۲۰۷ معرفی شهید پانزدهم

۱۶) پرچم سبز

۲۰۹ آقا برایم دعا کنید تا شهید شوم

۲۱۳ تأکید داشت منزلی که تهیه می کنیم حجاب داشته باشد

۲۱۵ روی این پارچه قطره ی خون شهید نمایان است

۲۱۶ من در دو جای زندگی ام از ته دل خدا را شکر کردم

۲۱۷ کلاغ پر، گنجشک پر، ماشین پر

۲۲۰

معرفی شهید شانزدهم

۱۷) یک سبد سیب قرمز

۲۲۱	علاقه من به آقا یحیی هر روز بیشتر از قبل می شد
۲۲۴	غذایی که با اسم خدا و با وضو پخته شود
۲۲۶	سید یحیی وارد حرم شد و من تا آمدم وارد شوم در بسته شد
۲۲۸	حاجت بزرگی دارم، از آقا خواسته ام که ...
۲۳۰	وریه به ما چه!
۲۳۱	رفی شهید هفدهم

۱۸) ساک ارزشمند

۲۳۲	آن جملات شیرینی عذای را عوض کرد
۲۳۵	نماز اول وقت مهر تره فیلمی می؟
۲۳۷	انگار عروسی است این قافه عروسی
۲۳۹	اگر گفتند فرمانده همان قرار است به ... بیا ند، این یعنی ...
۲۴۱	با اسم آن حضرت، سرمت می شد
۲۴۲	معرفی شهید هجدهم

۱۹) نمایشگاه

۲۴۵	در سجاد ایمان و صداقت دیدم
۲۴۷	دوماهی، می شد که من با خودم می جنگیدم
۲۵۰	سجاد آن طور که لیاقتش را داشت تشییع شد
۲۵۱	نماز شب شان را همیشه توی تاریکی می خواندند
۲۵۴	معرفی شهید نوزدهم

۲۰) جای شهادت

۲۵۵	دراولین نگاه محو نجابتش شدم
۲۵۸	آخ جان زینم آمد
۲۵۹	ازبس بی قراری کردی اعزام به تاخیر افتاد
۲۶۱	عبدالاحسین آنجا اگر به تو شربت دادند نخور
۲۶۲	جای مهر روی پیشانی اش، خیلی سیاه شده بود
۲۶۶	رفی شهید بیستم

۲۱) ماه عسل ۲

۲۶۷	خدا یا هر آدمی بین طوری پیدا می شوند؟
۲۷۰	من باید کسی بخوره که حالا کسی مثلش را ندیده باشد
۲۷۲	برو قرآن را بیاور فیم م دهم بین یک بار را بروم
۲۷۵	صورتش را که دیدم حس کردم کتاب خسته
۲۷۸	زیارت عاشورا را هم صبح هم شب بخوان و صد سلام می خواند
۲۸۰	معرفی شهید بیست و یکم

۲۲) عبدالصالح

۲۸۱	وقتی چشمم به ایشان افتاد تعجب کردم و حتی گفتم!
۲۸۷	حتماً اسمت را عوض کن
۲۸۹	آرامشی که گلزار شهدا به آدم می دهد، پارک نمی دهد
۲۹۲	می خواهم مثل همسر زهرا باشی
۲۹۶	حضرت زهرا علیها السلام برات شهادت را امضا کرد
۲۹۷	معرفی شهید بیست و دوم

۲۳) سردار

۲۹۹	ما اگر بتوانیم یک نفر ماتئویی را چادری کنیم هنر کرده ایم
-----	--

۳۰۱	به غیر از همسر، یک معلم، دوست و مشاور خوبی بود
۳۰۳	به اندازه‌ی ۶۰،۵۰ سال پیرو شکسته شده بود
۳۰۵	حتما جمعه تهران هستم
۳۰۷	روش امر به معروف حاج حسین چقدر با من فرق می کرد
۳۱۰	معرفی شهید بیست و سوم

۲۴) بارگاه مجلل

۳۱۱	عموماً مشوق من در کارهای خیر بودی
۳۱۴	بیاد حضرت زینب (ع) که هست
۳۱۶	این آخرین سالی است که به شلمچه می آیم
۳۱۸	شهید اسحاق با ع... هم رابطه ای عجیب داشت
۳۲۰	جلوی صورتش ایستادم تا مانع از کش شوم
۳۲۳	معرفی شهید بیست و چهارم

۲۵) عید سال نو

۳۲۵	این خواست خدا بود ابوالفضل بماند و محمد برود
۳۲۷	من پیرنمی شوم و شهید می شوم
۳۲۹	برای آن ها از یک خانواده‌ی سادات زن بگیر
۳۳۱	دیدنی گفتم تنهایت نمی گذارم
۳۳۳	برادرم از نفس پاکش به هوش آمد
۳۳۵	معرفی شهید بیست و پنجم

منابع و مأخذ

مقدمه

گاهی سال‌ها در تنوت نمازهایت، در زمزمه‌ی دعای کمیل و ندبه هایت، در هفتام، حجت‌الطار، روزه هایت، به دنبال کسی می‌گردی تا بال پروازت شود به سمت معنوق آسمانی ات. وقتی قرار باشد کسی را که سال‌ها به دنبالش گشتی پیدا کنی، می‌توانی به راحتی از او دل بکنی؟ جوابش واضح است، دل‌کندن از چنین فردی صبر زینبی می‌خواهد و ولایت زهرایی. اما هستند کسانی که صبر زینبی و ولایت زهرایی پیشه کردند تا عشق زمینی شان آسمانی و ابدی شود.

زمستان سال ۹۴ بود که اولین مصاحبه ام را با خراسانی شهید فاطمیون اصفهان، انجام دادم. این شد که تصمیم گرفتم هر چه بیشتر با این خانواده‌ها آشنا شوم، چون احساس می‌کردم این شهید و خانواده‌ی شان، در یک غربت و مظلومیت خاصی؛ به سر می‌برند. اوایل سال ۹۵ بود که فرماندهی بسیج خواهران مسجد محله‌ی مان،

از غربت‌ها و رشادت‌ها و مظلومیت‌های این شهدا و خانواده‌هایشان، بیشتر برایم گفت و پیشنهاد داد که خاطرات و زندگی‌نامه‌ی شهدای فاطمیون اصفهان را بنویسم. با وجود این حرف‌ها از قبل مصمم تر شدم و یک جور احساس مسئولیت و دین، نسبت به این شهدا در وجودم پیدا شد. این شد که رفتم بنیاد شهید و پیگیر خانواده‌های این شهدا شدم. متأسفانه در بنیاد شهید، فقط اسامی این شهدا بود و یک لیست اولیه که آن را هم از یک روحانی که کارش کمک‌رسانی به این خانواده‌ها بود گرفتم. اما چیزی که تعجبم را برانگیخت این بود که مسئول امور شهدا در بنیاد شهید به من گفت: اصفهان خودش هم شهدای مدافع حرم دارد اگر سی خواهید با این خانواده‌ها مصاحبه داشته باشید، من لیستش را به شما می‌دهم. چون من تازه کار بودم، فکر نمی‌کردم خود اصفهان هم شهدای مدافع حرم داشته باشد. تا به آن موقع من فقط شهدای مدافع حرم با نام فاطمیون می‌شناختم و یک تعداد از شهدای مدافع حرم که مربوط به استان اصفهان نمی‌شد. لیست را نگرفتم، چون هدف من فقط فاطمیون بود و فکر می‌کردم اگر شهدایی هم باشد، حتماً در موردشان خیلی کارشان شده است. بعد از چند ماه با خانواده‌های فاطمیون از هر طریق که امکان داشت در ارتباط بودم، اما با وجود پیگیری‌های مکرر، نتوانستم آن‌طور که

خودم می‌خواستم در مورد این خانواده‌ها و شهدای شان اطلاعات جمع‌آوری کنم. در اولین یادواره ای هم که برای شهدای مدافع حرم استان اصفهان در گلزار شهدای اصفهان، برگزار شد، فقط برای شناختن شهدای فاطمیون، شرکت کردم و اصلاً متوجه شهدای مدافع حرم استان اصفهان نشدم. بس که سرگرم شناسایی خانواده‌های شهدای فاطمیون بودم. حتی اسم‌ها و عکس‌هایشان را هم ندیدم. دوتن از مادران شهدا را دیدم که با عکس‌های پسرانشان در این یادواره شرکت کرده بودند که من هنوز نکر نمی‌کردم این مادران مربوط به شهدای مدافع حرم باشد و بانوچه‌ها عکس‌شان به این نتیجه رسیدم که حتماً مادران شهدای دفاع مقدس هستند.

اوایل زمستان ۹۵ بود که تصمیم گرفتم از طریق سپاه پیگیر این خانواده‌ها بشوم. از سپاه هم لیست شهدای مدافع حرم استان اصفهان را گرفتم و هم شهدای فاطمیون را. این بار خیلی خوش‌حال بودم چون لیست کامل شهدای فاطمیون را داشتم. با اکثر خانواده‌ها تماس گرفتم اما باز هم نتوانستم اطلاعات مورد نیازم را جمع‌آوری کنم. یک روز جرقه‌ای به ذهنم خورد و گفتم خاطرات هر دو را می‌نویسم. اول لیست را نگاه کردم و تصمیم گرفتم به نیت چهارده معصوم، خاطرات و زندگی‌نامه‌ی چهارده تن از این شهدا را کار کنم، اما بعدها به این نتیجه

رسیدم که باید هر ۲۷ شهید استان را کار کنم. این شد که شروع کردم به زنگ زدن به تک تک همسران شهیدا. وقتی با استقبال گرم شان روبه رو شدم، شروع کردم به تحقیق در مورد این شهیدا. باورم نمی شد؟ بسیاری از این شهیدا در شبکه های مجازی کانال داشتند و حتی چندین کتاب در مورد این ها چاپ شده بود و من بی خبر بودم. با این وجود باز هم هم بران صبور این شهیدا بر حسب موقعیت هایشان و از هر طریق که می توانستند به من اطلاعات دادند و حتی بعضا متن های آماده شده ی مرا می خواندند و اظهار نظر می کردند که چه جملاتی حذف یا اضافه شود. هر روز که خاطرات این شهیدا را از زبان همسران شان می خواندم یا می نوشتم، شوق و توقم برای شناختن این شهیدا بیش از پیش می شد. باورش هنوز برایم سخت بود که هستن کسانی که در دوره ی ما زندگی می کنند، از هوای ما تنفس می کنند، به مدرسه و دانشگاه ما می روند و با مشکلات و معضلات جامعه ی ما دست و پایی دارند؛ اما هنوز حال و هوای دفاع مقدس و روز عاشورا در وجود شان زنده است.

در یکی از مصاحبه ها خوانده بودم و خودمم براین را می بینم که این شهیدا شاید مقام شان، بعضا از شهدای دفاع مقدس بالاتر باشد چون بانگ الرحیل مولای موتقیان و ندای «هل من ناصر ینصرنی» قافله سالار عشق را از فرسنگ ها فاصله شنیدند و به آن ها لبیک گفتند، درحالیکه اگر

نگاهی گذرا به این مسئله داشته باشیم، آن‌ها به راحتی می‌توانستند وارد این جنگ نابرابر نشوند و شانه خالی کنند؛ چون دشمن نه در خاک و نه در ناموس شان تجاوز کرده بود.

تا قبل از گفتگو با همسران این شهدا و خواندن خاطرات شان، فکر می‌کردم فقط در دوره‌ی دفاع مقدس می‌توان افرادی را یافت که روح شان آن قدر بهال تنوا صیقل داده اند که گوش به فرمان محض ولایت هستند؛ اما شناسایی این شهدا و همسرانشان خط بطلان بر تمام افکارم کشید. به طوریکه راهنمای نوشتن، گاهی دست از نوشتن بر می‌داشتم و در چشم‌هایم قطره‌های اشک حلقه می‌زد و آرزو می‌کردم کاش من هم توفیق این را داشتم تا در وجود چنین افرادی در زندگی ام بهره ببرم. همه‌ی این‌ها باعث شد تا دین خودم را نسبت به شنیدن یا خواندن این خاطرات، ادا کنم و با همه‌ی همسران شهدای مدافع حرم استان اصفهان تماس بگیریم و پای حرف‌هایشان بنشینم تا دل‌بستن‌ها، دل‌کندن‌ها و باورها و عقایدشان بنویسم. اوایل تصمیم داشتم که از هر شهید به نیت پنج تن، پنج خاطره بنویسم تا یک سئوای مهم اعتقادی یا اخلاقی را گوشزد کند اما این مقدور نبود، چون از بعضی شهدا خاطراتی موجود نبود یا تعدادشان کم بود. این شد که تصمیم گرفتم که حتماً به زبان همسران شهدا بنویسم و بنا به اطلاعاتی که دارم همه‌ی

گفتگوها را در پنج بخش که هر بخش یک موضوع کلی را بیان می‌کند؛ تنظیم کنم. البته به دلیل کمبود اطلاعات، در بعضی از گفتگوها از این روال پیروی نکرده‌ام. یکی دیگر از دلایل که به زبان همسران شهیدان نوشتن این بود که همسران شهیدان همچون حضرت زینب (س) انتقال دهنده‌ی باورها، دغدغه‌ها، لطافت‌ها و اقتدارهای این شهیدان هستند و چه کسی بهتر از همسران شهیدان می‌تواند از وصل و هجران و بی‌قراری و بی‌آبی شهیدان آسمانی شدن بگوید؟

با وجود سربلندی و مکرر، متأسفانه موفق نشدم با دوتن از همسران معظم شهیدان مدافع حرم استان اصفهان^۱ گفتگویی داشته باشم و جایشان را در این کتاب خیال می‌کنم. لازم به ذکر است که برای همه‌ی خانواده‌های شهیدان مدافع حرم، احترام زیادی قائلم و برای اینکه هیچ فرقی بین شان نگذاشته باشم، براساس تاریخ شهادت این شهیدان، گفتگوها را تنظیم کردم. تا هم خوانندگان، ترتیب شهادت این شهیدان را بدانند و هم خودم خیالم راحت باشد که هیچ‌کس از این شهیدان ضایع نکرده‌ام.^۲

لازم به ذکر است که همه‌ی گفتگوها چه آن‌هایی که بنویسم، تمام داده

۱. همسر شهید سجاد حبیبی و همسر شهید محمد رضا مرادی

۲. شهیدانی هم که تاریخ شهادت شان همزمان هست، با توجه به نام خانوادگی شان، طبق حروف الفبا مرتب شده‌اند.

ام‌چه آن‌هایی که از منابع موجود استفاده شده است، با رضایت کامل و هماهنگی با همسران شهیدا می‌باشد و منابع متن‌هایی که از گفتگوهای از قبل تهیه شده استفاده شده است، در پایان کتاب موجود است.

معصومه حلیمی

۱۳۹۶/۱/۲۷